

خدا، شاه، میهن! ابرو کمانی سلطنت در دام چالهی رژیم اسلامی



مهدی اصلانی

“در دامگه حادثه” با لجن‌مال کردن ملی‌گرایی و تبلور و نقطه‌ی توافق ملی‌گرایی یعنی زدن دکتر مصدق آغاز می‌شود و سپس به تمامی مخالفان نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی تسری پیدا می‌کند. به عنوان مثال هرچا سخن از چپ می‌شود در یک سمفونی از پیش نوشته شده و در یک شوم‌آوایی مطلق، تروریست و کمونیست مترادف یکدیگر به کار رفته‌اند. گرانیگاه توافق شده‌ی گفت و شنود، زدن همه‌ی مخالفان دو نظام به ویژه زدن ملی‌گرایی و چپ است.

۳۳ سال از بود نامبارک نظام اسلامی می‌گذرد. از همان سال‌های آغازین دهه‌ی موسوم به “دوران طلایی” یکی از موضوعات مورد توجه کارپردازان نظام نوبنیاد اسلامی، جمع‌آوری و ساماندهی اسناد به جامانده از نظام پیشین و بازسازی برخی ادارات مهم ساواک بود. از جمله‌ی این ادارات که تقریباً دست نخورده به حاکمان جدید وانهاده شد، اداره‌ی هشتم ساواک بود. سعید جاریان از کارپردازان ارشد امنیت و اطلاعات دهه‌ی اول انقلاب در این زمینه می‌گوید: “از طرف دولت موقت دکتر یزدی که آن زمان، وزیر امور انقلاب بود به اداره هشتم ساواک رفت. دکتر یزدی با استفاده از همان نیروها و با تغییر و گسترده کردن حوزه ماموریتی این اداره مجدداً آنرا برپا کرد” (۱)

شاید اولین تجربه‌ی اطلاعاتی و کار سیستماتیک امنیتی، که کمتر از سه ماه پس از پیروزی انقلاب زیر نظر اداره‌ی هشتم ساواک پیشین با موفقیت عملیاتی شد، دستگیری مجاهد خلق، محمدرضا سعادت‌ی در ششم اردیبهشت ۵۸ به اتهام جاسوسی بود. در سال ۱۳۶۰ مرکز اسناد انقلاب اسلامی به عنوان موسسه‌ی پژوهشی تاریخ انقلاب اسلامی ایران و به منظور جمع‌آوری اسناد و مدارک مربوط به “نهضت امام خمینی” فعالیت خود را در این راستا آغاز کرد. عمده فعالیت ابتدایی و اسنادی این مرکز، جمع‌آوری اسناد مربوط به انقلاب اسلامی بود. در ماه‌های پایانی سال ۱۳۶۷ کمی پیش از مرگ خمینی، وی در نامه‌ای به

سید حمید روحانی رئیس وقت مرکز، با ابرازِ عدم رضایت از انتشار "تاریخ‌های غیر واقعی از طرف وابستگان به شرق و غرب" ضمن تشویق به نگارش تاریخی واقعی و مستند، پی‌گیری جدی‌تر در خصوص جمع‌آوری همه اسناد اعم از نوشته، صدا و تصویر را مورد تأکید قرار داد. ریاست این مرکز با حکم خامنه‌ای از سال ۱۳۷۴ به روح‌الله حسینیان واگذار شد. در مورد این مرکز گفتنی بسیار است. از جمله فعالیت‌های آماری این مرکز آن‌که سالانه بیش از هفتاد عنوان کتاب یا به عبارتی در هر پنج روز یک کتاب منتشر می‌کند (۲) تحول و دگرپس‌سازی اما با تأسیس وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۲ وارد مرحله‌ای متفاوت از قبل می‌گردد. با تصویب و تأسیس وزارت اطلاعات پروژه‌های تاریخی‌سازی و دست‌کاری در شعور و حافظه‌ی جمعی یکی از مهم‌ترین وظایف زیر مجموعه‌های وزارت تازه تأسیس اطلاعات قرار گرفت. (۳) در ادامه و به سال ۱۳۶۵ موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران با در اختیار گرفتن بخشی از اسناد جمع‌آوری شده پس از انقلاب تأسیس شد. در تارنمای این موسسه آمده است: "ویژگی اصلی اسناد موجود در موسسه، خصوصی بودن قسمت کثیری از آن‌هاست و همین موجب تمایز این اسناد از سایر مجموعه‌های مشابه می‌شود. در سنوات اخیر نیز به منظور حفظ این میراث گرانبها و همچنین تکمیل موجودی آرشیو، موسسه نسبت به خرید و حفظ پاره‌ای از مجموعه‌های خصوصی اسناد مبادرت گشته است" (۴) از جمله مهم‌ترین بخش‌های این مرکز بانک اطلاعات می‌باشد. کوتاه‌زمانی پس از مرگ خمینی و به دوران اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ "مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری" به ریاست سید محمد موسوی‌خویننی‌ها بنیان نهاده شد. نیت اصلی و منطق هاشمی رفسنجانی آن بود تا بخشی از نزدیکان سیاسی خود و کنارمانده‌گان قدرت را گرد حلقه‌ای و در زمره‌ی تیم خود سازماندهی کرده تا با به انحصار گرفتن امنیت و اطلاعات بتواند دست بالا را در جنگ قدرت ناگزیر و آتی دوران پساخمینی داشته باشد. در ابتدای تأسیس این نهاد، معاونت بخش فرهنگی به عباس عبدی و معاونت بخش سیاسی به سعید حجاریان وانهاده شد. قابل ذکر آن که مهم‌ترین ترورهای افراد اپوزیسیون و مخالف جمهوری اسلامی در خارج کشور محصول فعالیت اطلاعاتی و عملیاتی همین دوران می‌باشد. این مرکز پس از روی کار آمدن دولت اصلاحات به زمامداری محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ "در زمره یکی از موسسات تابعه نهاد ریاست جمهوری قرار داشت، اما در این سال براساس مصوبه شورای عالی اداری از نهاد ریاست جمهوری منتزع گردید و به عنوان بخش تحقیقاتی مجمع تشخیص مصلحت نظام به آن پیوست" (۵) مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام بخش قابل ملاحظه‌ای از نتایج تحقیقات خود را به مسوولان عالم‌رتبه‌ی کشور

ارائه و برخی را نیز به صورت کتاب منتشر می‌کند. فصلنامه‌ی مرکز تحقیقات نیز تحت عنوان نشریه "راهبرد" بخش دیگری از نتایج تحقیقی را در قالب مقالات منتشر می‌کند. (۶) از جمله دیگر ارگان‌های موازی که اهمیت تاریخ‌سازی در رأس اهداف آن قرار داشت شورای سیاست‌گذاری مرکز بررسی‌های راهبردی ریاست جمهوری تحت امر دیگر چهره‌ی امنیتی نظام علی ربیعی (عماد) دست راست محمد خاتمی بود. برخی عناوین این نزدیک‌ترین مشاور امنیتی خاتمی در دولت مستعجل این‌گونه بود: مشاور مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام. عضو شورای سیاست‌گذاری مرکز بررسی‌های راهبردی ریاست جمهوری با حکم خاتمی تا مرداد ۱۳۸۴ و رئیس موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی از سال ۷۳-۱۳۶۸ آن‌گونه که مشاهده می‌شود نفرات اصلی و دانه‌درشته‌های شوراهای راهبردی و مسائل امنیتی در دوران اصلاحات، عمدتاً در اختیار نیروهای موسوم به اصلاح‌طلب امروزین یا همان چپ‌های مسلمان دیروز بود. دیگر نهاد پرونده‌ساز، تخریبی و تاریخ‌ساز در نظام اسلامی سازمان انتشارات موسسه‌ی کیهان به سرمداری "حسنین" برادران توابع‌ساز حسن و حسین می‌باشد (حسن شایانفر و حسین شریعتمداری) "واحد پژوهش موسسه کیهان" به سرپرستی حسن شایانفر که مشاور فرهنگی حسین شریعتمداری در این موسسه می‌باشد، تاکنون با انتشار نزدیک به پنجاه جلد از مجموعه "نیمه پنهان" سویه‌ی اصلی فعالیت خود را عمدتاً به تخریب و ترور شخصیت‌ چهره‌های فرهنگی-سیاسی اپوزیسیون اختصاص داده است. از دیگر نهادهای فرهنگی-امنیتی و کارخانه‌های دست‌کاری و مخدوش‌سازی حافظه می‌توان از "دفتر مطالعات و تدوین تاریخ معاصر" به ریاست دیگر چهره‌ی امنیتی نظام، عباس سلیمی‌نمین مسئول سابق کیهان هوایی نام برد.

نهاد دیگری که با هدف ثبت تاریخ شفاهی به در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و در سال ۱۳۸۶ رسماً آغاز به کار کرد "مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگ و ادب پایداری" می‌باشد. این مرکز با مدیریت محسن کاظمی "تدوین‌گر کتاب خاطرات عزت شاهی" و ویراستار کتاب‌های خاطرات و یادنامه‌های صیاد شیرازی، احمد احمد، مرضیه دباغ، و جواد منصوری، اداره می‌شود. در تارنمای رسمی این مرکز یکی از مهم‌ترین اهداف تأسیس آن "ایجاد تعامل و ارتباط با پژوهشگران و مجامع تاریخ شفاهی در داخل و عرصه بین‌المللی" ذکر شده است. (۷)

جدا از امر تاریخ‌سازی و فعالیت انتشاراتی، کاربه‌دستان امنیتی

جمهوری اسلامی به هنگام مواجهه با محافل حقوق بشری و بازدیدهای محدود در کنار سندسازی و تاریخ‌سازی به کار دستکاری جغرافیا نیز مبادرت می‌کنند. به عنوان نمونه در دیدار رینالدو گالیندوپول نماینده‌ی ویژه‌ی دبیرکل سازمان ملل از جمهوری اسلامی، وی در دیدار با "تاب" معاونت کشف و تحقیق جرائم زندان‌ها خواهان دیدار از زندان کمیته مشترک سابق و بازداشت‌گاه مخوف توحید و یا زندان ۳۰۰۰ می‌شود که "تاب" در پاسخ به گالیندوپول مدعی می‌شود: چنین زندانی در زمان شاه وجود داشته و پس از انقلاب دچار آتشسوزی شده و از بین رفته است و به جای آن کلانتری ۲ بنا شده است که به امور اداری پلیس اختصاص دارد، و دیگر هیچ‌کس را برای بازپرسی بدان‌جا نمی‌برند مگر در موارد بسیار خاص از قبیل جعل گذرنامه یا اسکناس و دستبردهای جزیی" (۸) این شکنجه‌گاه و بازداشت‌گاه مخوف سرانجام در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی تبدیل به "موزه عبرت" شد. (۹)

از میان ده‌ها نهادی که وظیفه‌ی تاریخ‌سازی در جمهوری اسلامی به عهده‌شان وانهاده شده، بی‌تردید "موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی" وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی (واجا) جایگاهی متفاوت از دیگر نهادها دارد. این نهاد، کمی پیش از مرگ خمینی در سال ۱۳۶۷ رسماً آغاز به فعالیت کرد. با تأسیس این موسسه دوری تازه و هدفمند از تاریخ‌نگاری (تاریخ‌سازی اسلامی) آغاز شد. انتشار اولین کتاب "پژوهشی" این موسسه "کودتای نوژه" جدا از سرآغازی سیستماتیک در امر تاریخ‌نگاری، بیان بیرونی نوعی اقتدار امنیتی نظام نیز محسوب می‌شد. این موسسه با نگاهی امنیتی به امر تاریخ یکی از اولین اهداف خود را از میان انبوه اسناد به جامانده از نظام پیشین، پرداختن به چرایی و علل واقعی برآمدن و فرو افتادن سلسله پهلوی قرار داد. "برای تحقق این منظور دستیابی به اسناد ساواک می‌توانست بسیاری از راز و رمزها بگشاید." با فروکش کردن موج اولیه‌ی انقلاب، مهم‌ترین اثر اطلاعاتی در بازجویی و تفحص از ارتشبد حسین فردوست تحت عنوان "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی" در گفت‌وگوی تیم بازجویان با وی منتشر شد. از جمله دیگر آثار پرمخاطب این موسسه، انتشار کتاب چریک‌های فدایی خلق در دو جلد به قلم محمود نادری بود که با دسترسی به برگه‌های بازجویی دوران نظام پیشین تنظیم و تدوین و روانه‌ی بازار نشر شد. همچنین کتاب "حزب توده ایران از شکل‌گیری تا فروپاشی به کوشش جمعی از پژوهشگران" با چندین نوبت چاپ در رده‌ی آثار پرمخاطب این مرکز قرار گرفت. یکی دیگر از مهم‌ترین آثار منتشره این موسسه کتاب "مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام" بود. آن‌چنان که در پیش‌گفتار

این کتاب آمده: بالغ بر ۵۵۰۰ نفر طی چهار سال در کمیته‌هایی پنج‌گانه بر روی بالغ بر ۱۲۰۰ عنوان کتاب و ۴۰۰۰ برگ سند و ۱۲۰۰ فیش تخصصی در پدید آمدن این اثر همکاری داشته‌اند (۱۰) یکی از دغدغه‌های بنیادین این موسسه، انتشارِ خاطراتِ بلندپایه‌گان ساواک بود. دادگاه‌های شیخ صادق خلخالی و درگیری روحانیون با دولتِ موقت و شخصِ بزرگان پس از بهمن ماه ۱۳۵۷ فرصت چندانی باقی نگذاشت تا سه عضوِ دانه درشت بازداشت‌های اولیه‌ی انقلاب یعنی تیمسار حسن پاکروان، تیمسار نعمت‌الله نصیری، و تیمسار ناصر مقدم، که به ترتیب آخرین روسای ساواک بودند از ناگفته‌های خود بگویند و به سرعت اعدام شدند. نصیری به همراه خسرو داد و تیمسار رحیمی و ناجی و تعدادی دیگر از بلندپایه‌گان نظام پیشین تنها چهار روز پس از انقلاب به تاریخ ۲۶ بهمن با حکم و دستور ویژه‌ی خمینی که گفت: اینان نیازی به محاکمه نداشته و مفسد فی‌الارض هستند. پُشتِ بام‌کُش شدند. دو ماه پس از پیروزی انقلاب به تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ تیمسار ناصر مقدم و حسن پاکروان نیز اعدام شدند. از جمع این سه تن، اعدام سپهبد ناصر مقدم که به همکاری با دولت موقت و شخص بزرگان شهره بود و حتا شائبه تحویل بخش اعظم آرشو ساواک در مورد روحانیون به آیت‌الله بهشتی در کارنامه‌اش مشهود، همچنان و تاکنون ناگفته‌هایی با خود دارد. مقدم علیرغم مخالفتِ صریحِ دولتِ موقت و شخص بزرگان اعدام شد. بزرگان به جهاتی چند برای سپهبد مقدم وظیفه‌ای در نظر گرفته بود تا ساواما را تشکیل دهد: "ولی عوامل اطراف خمینی که ضد بزرگان بودند، او را بازداشت کردند. بزرگان از طریق مهندس شعشعانی (که دخترش زن پسر مقدم شده بود) اطمینان داده بود که نخواهد گذاشت مقدم محکوم شود و عنداللزوم در دادگاه شهادت خواهد داد که مقدم به انقلاب خدمت کرده است. اطرافیان خمینی از لُجِ بزرگان، سریعاً او را محاکمه و اعدام کردند. در دادگاه انقلاب، مقدم تقاضا کرده بود جلسه سری اعلام شود تا او خدماتش را به انقلاب برشمارد ولی خلخالی و سایر آخوندها که او را مرتبط با بزرگان و جبهه ملی می‌دانستند، مهلت ندادند که بزرگان بتواند خمینی را به عدم اعدام مقدم متقاعد کند" (۱۱) با مرگ این سه عنصر بلندپایه‌ی ساواک بخشی از اطلاعاتِ مهم ساواک نیز بر روی پشت‌بام مدرسه علوی تیرباران شد. اما دستگاهِ امنیتِ آبدیده شده جمهوری اسلامی با تشکیل وزارت اطلاعات و تجربه‌ی موفق کار اطلاعاتی سیستماتیک در ضربه و دستگیری رهبری حزب توده ایران با به تور انداختن و صید یکی از شاه‌ماهی‌های امنیتی آن نکرد که با سه عضو پیشین.

ارتشبد حسین فردوست تنها مهره‌ی امنیتی دانه‌درشتی بود که پس از بهمن ۱۳۵۷ و تا مدت‌ها خبری از وی نبود. نه دست‌گیری، نه فرار و نه خروج از ایران. با انتشارِ خاطراتِ دوجلدی وی تحتِ عنوانِ "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی" این گمانه‌زنی که وی از ابتدا در اختیار نهادهای امنیتی نظام نوبنیاد بوده به شدت تقویت می‌شود. به هر رو در زندگی‌نامه‌ی وی در همان کتاب دانسته می‌شود که فردوست، پس از تا سیس وزارت اطلاعات به سال ۱۳۶۲ و برای تداوم سیستماتیک کار و ادامه مکتوب کردن ناگفته‌هایش در آبان‌ماه همان سال در خانه‌ای واقع در خیابان وصال شیرازی بازداشت و به خانه‌ی امن منتقل می‌شود. از همان ابتدا تا هنگام مرگ در سال ۱۳۶۶ وی به مدت چهار سال ضمن تخلیه‌ی اطلاعاتی کامل و خدمات فراوان در نظم بخشیدنِ دستگاه امنیت زیر نظر متخصصان اطلاعاتی به نگارشِ خاطرات خود پرداخت که فرجامِ آن انتشارِ خاطراتِ دوجلدی تحت عنوان "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی" بود. این کتاب با تیراژی معادل صدوپنجاه هزار نسخه تاکنون در شانزده نوبت تجدید چاپ شده است. علت خارج نشدن فردوست از ایران و شائبه‌ی همکاری تام و تمام وی در بازسازی نظام اطلاعات و امنیت پس از انقلاب همچنان از رازهای مگو و موضوعات و فایل‌های ناگشوده‌ی امنیتی می‌باشد. با مرگ ارتشبد فردوست در پاییز ۱۳۶۶ تمامی نگاه دستگاه امنیت اسلامی در ثبت ناگفته‌های دوران سلطنت پهلوی متوجه خارج از مرزهای ایران شد. جایی که هیچ نشان از ستاره‌ی ابروکمانی (۱۲) و مرغ از قفس پریده‌ی امنیت در دسترس نبود. باید حوصله به خرج داد و دان پاشید و کبوترِ باخت رفته‌ی امنیتی را به "سله" اسلام کشاند. نه فردوست نه پاکروان و مقدم و نه نصیری و نه هیچ‌کسِ دیگر نمی‌توانست جایگاهی برابر با وی در نظام امنیت دوران پهلوی دوم داشته باشد. چگونه می‌توان اما به وی دست یافت؟ هنوز تا صبح مانده دودانگی. و "دامگه حادثه" در "افق" ناپیدا. عروسِ امنیتِ ایران که در همه عمر، وظیفه‌اش بله گرفتن از دیگران بود خود به راحتی "بله" نمی‌گفت. چه‌گونه و از چه طریق می‌توان سکوتِ ۳۳ ساله وی را شکست؟ نه از زیست‌گاهش خبری است که مدام در گمانه‌زنی‌های رایج است، و نه خاستگاهش. همه در هاله‌ای از ابهام. پاسخِ تمامی درخواست‌های گفت‌وگو که با واسطه به وی منتقل می‌شد تنها یک واژه بود: نه! سنگسری سخت‌سر با روزه‌ی ۳۳ ساله‌اش به هیچ‌کس رکاب نمی‌داد. تمامی خواستگارانِ مدیرِ داخلی ساواک در حسرت بله گرفتن از طاووس علیینِ سلطنت انتظار کشیده و چشم سفید کردند. عروسِ زیرلفظی می‌خواست. "بله" نمی‌گفت و رفته بود گل بچیندا. زیرلفظی چه می‌توانست باشد؟ و چه قیمتی داشت؟ چه‌گونه می‌شد با توافق و تفاهمی امنیتی بله را از عروس گرفت و او را پای سفره عقد نشانند؟ اموال

توقیف شده در ایران؟ آزادی کسانی از هم‌کیشان؟ یا توافقی هنوز از پرده بیرون نیافتاده؟ نادر انتصار، مقدمه‌نویس "در دامگه حادثه" پُر اهمیت‌ترین اقدامِ قانعی‌فرد را قانع کردن ثابتی در تن دادن به ثبت خاطرات ارزیابی کرده. خود قانعی‌فرد نیز که پس از انتشار کتاب به تهران تشریف‌فرما شدند می‌گویند: "ثابتی را به زحمت و کم‌کم به حرف آورده و گفت‌وگو را مثل هنر مرصع‌کاری قطعه قطعه و ریز ریز شکل داده و کنار هم گذاشتم."

و چه روزه‌ای شکست و چه بدطعام متاعی بود این افطاری، ستاره‌ی ابروکمانی پس از ۳۳ سال روزه‌داری افطارش را با گ... باز کرد و چه دامادی نصیب بردند پهلوی‌طلب‌ها. نقل است که هر ازدواج ناموفقی قماری است صد در صد باخت. حتی اگر بتوان پنجاه درصد این باخت را با طلاق جبران کرد باز پنجاه درصد باخت‌های ستاره‌ی ابروکمانی صیدِ امنیتِ جمهوری اسلامی شد و باخت. تمام شد. دیگر هیچ جاذبه‌ای ندارد این پیرعروسِ زیرابرو برنداشته‌ی سلطنت. تابلوی مینیاتوری که از دیوار به زمین افتاد و خُرد شد. گشت در جهان و آخر کار دلبری برگزید که می‌رس. پای سفره‌ی عقد امنیت ایران بله را گفت. یعنی بله را خسرو خوبان یا همان حاج آقا روح‌الله حسینیان پدرِ داماد با زیرلفظی مرغوب؟ از عروس گرفتند. بله گفتن آن‌هم به دامادی که جای فرزند است ایوالهی دارد! مبارک باشد. حالا پدر و عموی داماد، خسرو خوبان "حاج آقا روح‌الله" و حسین شریعتمداری در دفترشان پا روی پا، چایشان را هُرت می‌کشند و به زشتی عروسی که آرایشش آب شده و پودر از صورت برگرفته می‌خندند. آخر! عروس ریشو از آب در آمد. از پس این وصلت شوم دیگر حتی مهم نیست که عروس همراه داماد به ماه غسلِ تهران برده نشود. دامادِ جوان بلافاصله بعد از بله گرفتن راهی ام‌القرای اسلامی شد و به تهران قدم‌رنجه فرمودند. "دستو خوش بیت کاک عرفان" کاک عرفان که نه! "جاش عرفان" (۱۳) این باخت را تنها نباید به پای ستاره‌ی ابروکمانی نوشت که زان بیشتر پهلوی‌طلب‌ها باختند که دست‌نخورده‌گی مقامِ امنیتی‌شان در زفافی شوم از میان رفت. دیگر کسی برای حرف‌های ثابتی تره هم خرد نخواهد کرد. عجزه‌گی صورت و سیرتِ وی در "دامگه حادثه" عیان شد و پرده از تابلوی ترک‌خورده برکشیده. حال پیرعروسِ سلطنت، گریبان چاک می‌دهد و ضجه می‌زند و ریش می‌کند که داماد بی‌حضور وی به ماه غسل رفت. عرفان قانعی‌فرد کوتاه زمانی پس از انتشار این اثر تاریخی! توسط یک ناشر خارج کشوری و مخالفِ جمهوری اسلامی و چریدن در سبزه‌زار رسانه‌ای اپوزیسیون با هواپیما به تهران تشریف‌فرما شدند. پیش از این نیز مورخ جوان! مدام به ام‌القرای اسلامی قشلاق ییلاق می‌فرمودند.

بها نهی این نوبتِ دعوت، بررسی کتابِ هنوز منتشر نشدهی "در دامگه حادثه" در ایران و نهادِ دعوت‌کنندهی مورخ جوان! "موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران" (واقع در الهیه تهران) از زیر مجموعه‌های "واجاب" می‌باشد. این نهاد با دعوت از قانعی‌فرد و جمعی از محققان! و صاحب‌نظران! چونان عزت مطهری (عزت‌شاهی) به بررسی "در دامگه حادثه" پرداختند. کتابی که قانعی‌فرد مزده انتشار قریب‌الوقوعش توسط نشر علم در داخل را می‌دهد. قانعی‌فرد با اعلام اینکه نشر علم به زودی با حذفیاتی چند صفحه‌ای (شاید) کتاب را در ایران منتشر خواهد کرد (۱۴) خبر از توزیع احتمالی کتاب در نمایشگاه بین‌المللی کتاب می‌دهد.

پرسشِ کانونی برخی رسانه‌ها پس از انتشار کتاب، موضوعِ قشلاق ییلاق کردن "مورخِ جوان!" به میهن اسلامی بود. جناب مورخ در این باب با ترجیع‌بند گهربارشان که از فرط استعمال نخ نما شده می‌فرمایند "به قول سعدی دل نهادم به صبوری که جز این چاره ندارم. بنده سر تعظیم فرود می‌آورم و برای همه احترام قائل هستم و از هخامنشیان تا نادر شاه کلاه از سر بر می‌دارم!" (کلاه از سر بر می‌دارم را معادل کلاه سرِ همه گذاشتن فرض کنید) قانعی‌فرد در پرسش فرامرز فروزنده از تلویزیون اندیشه که می‌پرسد کسانی سؤال کرده‌اند که شما چگونه این قدر راحت و آزادانه به جمهوری اسلامی رفت‌وآمد می‌کنید. شما به این گروه‌ها چه پاسخی دارید؟ می‌گویید: ایران آب و خاک من است و زادگاه من است پدر و مادرم در ایران زندگی می‌کنند و افتخار می‌کنم که پاسپورت ایرانی دارم و به آب و خاکم افتخار می‌کنم. همیشه سعی داشتم به ایران آمدوشد داشته باشم و این حق انسانی من است. و بنده در دنیای اوهام قرار ندارم. در اینجا بد نیست خاطره‌ای نقل کنم که فردوست هم به اشرف پهلوی و آریانا پیام فرستاد هیچ‌کس هیچ‌چیز نیست و هیچ‌کاری نمی‌تواند بکند (منظور از هیچ‌کس خارج کشوری‌ها هستند) بنده سیاسی نیستم و ارزش انسان فراتر از یک سازمان سیاسی است. ابزار دست سازمان سیاسی شدن معنای انسانیت را زیر سؤال بردن است. در ضمن استاد شجریان در اوائل سال ۲۰۰۰ آمدند سوئد یک گروه سیاسی به سمت در سالن کنسرت گوجه فرنگی پرت کرد. که نگذارند گروه استاد پیام حافظ و سعدی را به ایرانیان خارج کشور منتقل کنند. وظیفه من مورخ هم آن است که در هر کشوری احترام به قوانین و پذیرش آن حکومت و حاکم بگذارم. در ضمن حسین حاج فرج دباغ یا سروش خیلی وقیح است و جرس هم پول از انگلیس می‌گیرد. من اما از هخامنشیان تا نادرشاه به همه احترام می‌گذارم و در ضمن آقای رابرت ایلسون(?) در استرالیا به من گفتند: "شما

ایرانی‌ها اپوزیسیون ندارند قمپوزیسیون دارید" (۱۵) کسی می‌تواند ارتباط آقای شقاقی و گودرزی را از این سخنان گهربارِ مورخِ جوان! دریابد. آقای ایلسون گفت شما اپوزیسیون ندارید قمپوزیسیون دارید. مورخ جوان! که تخصص دیگرشان زبان‌شناسی می‌باشد (ایشان مانند یک مولینکس امنیتی چندکاره‌اند) مزاح هم می‌فرمایند. چرا که مثلاً آقای ایلسون استرالیایی به قاعده باید به مورخ جوان گفته باشد اپوزیسیون ایرانی مثلاً غیر جدی است و یا اپوزیسیون قدرت‌مندی ندارید. "جاش عرفان" اما حرف خودش را گذاشته تو حلقومِ جنابِ ایلسون، و اپوزیسیون را با قمپوزیسیون هم‌قافیه کرده. اتفاقاً در این مورد حق با "جاش عرفان" است. این اپوزیسیون اگر جدی بود که نباید رسانه‌هایش را در بست در اختیار جوان اول امنیت اسلامی قرار می‌داد و اینان وظیفه رپرتاژ آگهی اثر برجسته را عهده‌دار می‌شدند. معنای سرراستِ سخنانِ مورخِ میهن‌دوست آن است که دیگرانی که نمی‌توانند به خاک وطن بوسه زنند لابد خاک وطنشان را دوست ندارند. خلاصه‌ی حرف مورخ جوان آن‌که سیاسیون به آب و خاک خیانت می‌کنند. در روایتِ قانعی‌فرد از وطن‌دوستی با گونه‌ای جعل و خوانشِ امنیتی-دولتی و توأمًا غیرِ اخلاقی مواجهیم. ایشان خاک وطن را با ساخت سیاسی یکسان می‌کند، و تبعید را به گردن تبعیدی می‌اندازد. به باور وی تبعیدی خاکش را دوست ندارد و گرنه باید مانند وی پاسپورت ایرانی می‌داشت. قانعی‌فرد وقیحانه نزدیکی به ساختِ قدرت آن هم از نوع امنیتی‌اش را وطن‌دوستی می‌خواند. از علاقه به خاک یک گفتمان می‌ساز و مدام آنرا تقویت می‌کند. فرض کنید همین فردا جنابِ مورخِ جوان (به هر علت) چونان دیگرانی که در این سالیان به مهاجرت تشریف‌فرما شدند، خارج‌نشین شود. آن وقت خواهد گفت: من با تمامِ علایقی که به خاکِ مقدسِ وطنم دارم به ناگزیر فعلاً در فراقِ وطن اشکِ خون می‌ریزم. و باز شما به عنوان یک تبعیدی بی‌عاطفه و بی‌کسوکار و لابد وطن‌فروش بدهکار وطن‌دوستی این جماعت خواهید شد.

از این مقدمه‌ی ناگزیر می‌گویم آنچه باید پایانِ کار گفته باشم. عرفان قانعی‌فرد، فرستاده و دانش‌آموخته‌ی نظام امنیت جمهوری اسلامی می‌باشد. کسی که وظیفه‌ی محوله به خوبی انجام داد و سرانجام زنگوله‌ی اسلام را گردنِ گربه سلطنت انداخت. عروس و خانواده‌اش که شهره عام و خاص‌اند. داماد اما؟

راستی عرفان قانعی‌فرد، کیست؟ نامِ عرفان قانعی‌فرد که بیش از هرچیز یک شیاد به تمام معنا و کتاب‌سازی قهار می‌باشد، اول بار در اردیبهشت سال ۱۳۸۲ با انتشار کتابی به نام "سروش مردم" و به جهت

اشتهار نامِ محمدرضا شجریان بر سر زبان‌ها افتاد و رسانه‌ای شد. "سروش مردم" به اعتبار نامِ استادِ آواز ایران تنها در ماهِ اولِ انتشار به چاپ دوم رسید. قانعی‌فرد با هرکس دست بدهد طرف آرتروز می‌گیرد. از کرامات، چشم‌بندی‌ها و شامورتی‌بازی‌های این مورخ!! جوان و توانمندی‌اش همین بس که کافی است وی با کسی یک سلام علیک کوتاه نماید تا کتابی پانصد ششصد صفحه‌ای محصول احوال‌پرسی‌اش شود. در شناسنامه "سروش مردم" و موضوع کتاب که بسیار شیک و مصور توسط نشر "دادار" منتشر شد، آمده است: "اندیشه‌ها و عقاید محمدرضا شجریان درباره آواز و هنر موسیقی/ به‌کوشش عرفان قانعی‌فرد. حال آن‌که سروش مردم کپی‌برداری غیراخلاقی و بی‌شرمانه‌ی قانعی‌فرد از کتابی بود به نام "رازِ مانا" که پیش‌تر توسط "گام نو" منتشر شده بود. "رازِ مانا" حاصل گفتگوی محسن گودرزی و تنی چند با محمدرضا شجریان بود. استاد آوازِ ایران از میان مجموع مطالبی که به نقل و عنوان نام وی منتشر شده بود تنها همین کتاب را مورد تأیید قرار داده بود. نامِ این کتاب‌سازی مورخ جوان! عرفان قانعی‌فرد دزدی آشکار آن هم در روز روشن بود. پس از انتشار این کتاب محمدرضا شجریان در گفتگویی اعلام کرد که عرفان قانعی‌فرد روزی "با دفتر و شرکت‌تماس گرفتند و پی‌گیر شدند که مرا ببینند. در نهایت و پس از سماجت فراوان روزی وقت ملاقات دادم و به نزد آمدند. و گفتند که دانشگاه کمبریج می‌خواهد بزرگداشتی برایم بگیرد و می‌خواهند مجموعه مصاحبه‌هایم را در کتابی چاپ کنند که من هم مخالفتی نکردم هشت نه ماه بعد آمدند و گفتند می‌خواهند در ایران بزرگداشتی برایم بگیرند. من به این جوان گفتم که حساب بزرگداشت در کمبریج جداست و من هیچ علاقه‌ای به گرفتن مراسم بزرگداشت در داخل کشور ندارم. نه اجازه این کار را می‌دهم و نه خود من می‌آیم و هر کسی که خواست بیاید اگر در این زمینه با من تماس گرفت به وی می‌گویم که در این مراسم شرکت نکند. ناگهان متوجه شدم کتابی به نام "سروش مردم" و با اغلاط فراوان و به نام بنده منتشر شده است این کتاب از نظر من از درجه اعتبار ساقط است" (۱۶-۱۷) قانعی‌فرد در مصاحبه‌ای در ارتباط با انتشار کتاب رازِ مانا در پاسخ به پرسشِ خبرنگار همشهری که می‌پرسد: به عنوان اولین سوال و برای شروع بحث می‌خواستم بپرسم که موضوع این کتاب چه ویژگی‌هایی داشت که شما را به گردآوری، تدوین و ترجمه آن به زبان انگلیسی واداشت و هدف شما از انتشار این کتاب چه بوده است؟ می‌گوید: جریان از این قرار بود که در دانشگاه محل تحصیل (کمبریج) یکی از استادان موسیقی که قبلاً با من درباره موسیقی ایران صحبت می‌کرد، از من خواست تا در کنار محدوده فعالیت‌هایم در ترجمه بعضی از مطالب موسیقی ایرانی به

ایشان کمک کنم. همشهری: آیا نسخه انگلیسی کتاب تاکنون به بازار عرضه شده است؟ همچنین آیا ترجمه دیگری هم داشته است؟ قانعی‌فرد: قرار است مراسمی قبل از توزیع کتاب برای آقای شجریان در دانشگاه کمبریج برگزار شود و نسخه فرانسه کتاب نیز با کمک یکی از دوستان عزیزم پروفیسور مهران مصطفوی در دانشگاه هنرهای سوربون ۲، قبل از ژانویه ترجمه و منتشر خواهد شد" (۱۸) حال آن‌که مشخص شد افسانه‌ی نسخه‌ی انگلیسی کتاب جعلی و ساخته‌ی ذهن شاید وجاعل جناب دکتر؟ فارغ التحصیل کمبریج و نیز عضو هیئت علمی دانشگاه دوره‌ام انگلستان بوده و نسخه فارسی "سروش مردم" نیز کپی "راز مانا" با دست‌کاری‌های من در آوردی محقق جوان منتشر شده است. نه شما و نه هیچ‌کس دیگری تاکنون نسخه انگلیسی و فرانسه کتاب را ندیده است. این کتاب در نهایت از بازار نشر جمع‌آوری و قانعی‌فرد با پررویی و وقاحت و فرار به جلو سعی در پوشش‌خواهی از شجریان نمود. وی به مناسبت سالروز تولد شجریان در یادداشتی تحت عنوان "چگونه شجریان را ندانسته با عشق رنجاندم" سعی در جمع کردن ماجرا نمود که پوشش وی بیشتر به تعریف فیلم هندی پهلو میزد. برای جلوگیری از درازنویسی و درازگویی، علاقمندان می‌توانند به لینک زیر مراجعه کنند (۱۹) چشمه‌ی دوم و شیرین‌کاری دیگر مورخ جوان در بهار سال ۱۳۸۸ در کتابی تحت عنوان "پس از شصت سال" در ۱۰۶۵ صفحه زندگی و خاطرات جلال طالبانی توسط نشر علم به بازار کتاب عرضه شد. "در جلسه‌ای که برای نقد، معرفی و بررسی کتاب در محل کتابخانه ملی ایران با حضور هجده نفر برگزار شد. چهره‌هایی چون صادق زیباکلام، دکتر اسعد اردلان، فیاض زاهد، جلال جلالی‌زاده، بهرام ولدبیگی و علی گللی نماینده سفیر عراق حضور داشتند. این نشست در محل کتابخانه ملی ایران توسط نویسندگان کتاب برگزار و به علت مطالب درج شده در آن با عدم استقبال اهالی کتاب روبرو شد. در این جلسه عرفان قانعی‌فرد سخنانی ایراد کرد که با اعتراض شدید بهرام ولدبیگی مدیر انستیتو فرهنگی کردستان در تهران و سامان سلیمانی سردبیر سابق روزنامه‌لات روبرو شد. قانعی‌فرد در این نشست اعلام کرد که گروه بارزانی و حزب طالبانی توسط ساواک شاه و اسرائیلی‌ها هدایت شده‌اند و اکنون هم اسرائیل در شمال عراق نقش اساسی دارد وی در ادامه گفت که جمهوری مهاباد و حزب دمکرات کردستان عراق توسط روس‌ها تأسیس شد. قانعی‌فرد در ادامه گفت امروز پس از ۳۰ سال سندی را افشا می‌کنم و آن هم نقش جلال طالبانی در مسلح کردن کردهای ایران از جمله حزب دمکرات و کومله در سال‌های اول انقلاب است که طالبانی در حالی که در قم با امام خمینی دیدار می‌کرد در کردستان با جمهوری اسلامی می‌جنگید. قانعی‌فرد در ادامه و در حضور زیباکلام گفت: صادق

زیبا کلام در مهاباد توسط حزب دمکرات به اسارت در آمد و دکتر قاسملو دستور اعدام او را صادر کرد. در همین جلسه صادق زیبا کلام در رد سخنانِ قانعی فرد گفت: من نماینده دولت در مهاباد بودم و هیچوقت توسط حزب دمکرات اسیر نشده‌ام من فقط ما مور بودم که با آن‌ها که جایگاهی در میان مردم کرد داشتند مذاکره کنم اگر من استاد تاریخ بودم به این کتاب قانعی فرد نمره صفر می‌دادم چون او اصلاً با الفبای تاریخ آشنایی ندارد." (۲۰) مورخ جوان! که با کلیشه کردن امضای طالبانی بر روی جلد کتاب قصد آن داشت تا شاه‌کار خود را دوقبضه نشان دهد پس از انتشار کتاب با اعتراض جلال طالبانی و دفتر اتحادیه میهنی کردستان عراق مواجهه شد. طالبانی اعلام کرد خاطرات منتشر شده‌ام در ایران بی‌اعتبار است و اتحادیه میهنی کردستان عراق با انتشار اطلاعیه‌ای متذکر شد: "فرد مذکور (قانعی فرد) همچون همیشه از فناوری (فتوشاپ؟) برای پیشبرد مقاصد خود استفاده و امضای طالبانی را جعل کرده است که امروزه امری خارق‌العاده نیست. از سوی دیگر چه ضرورتی وجود داشته است قانعی فرد در دیدارش با طالبانی از او امضا بگیرد؟ در پایان این اطلاعیه نیز آمده است: بار دیگر از مردم و رسانه‌ها می‌خواهیم به هیچ یک از نوشته‌های این فرد اعتماد نکنند" (۲۱) همچنین جلال طالبانی در پانزده آگوست ۲۰۱۰ در شماره ۵۲۵۶ نشریه "کردی نو" ارگان اتحادیه میهنی کردستان عراق و در نشست کنگره روزنامه‌نگاری عراق در پاسخ به خبرنگاران گفت: قانعی فرد هیچ قرابت و نزدیکی با من نداشته و ندارد و به من گفت تنها چند سؤال در ارتباط با پایان‌نامه تحصیلی‌اش دارد. من پس از پاسخ به چند سؤال وی به وی شک کردم و دچار تردید شدم و بعد از آن وی را از خود راندم. (۲۲)

مشابه این شیوهی برخورد را مورخ جوان! در ارتباط با رسانه‌ای شدن تصویر خود در کنار محسن رضایی و در پرسش‌های بی‌شماری که علت حضور وی و عکس یادگاری گرفتن با چهره‌ای امنیتی و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام به کار می‌بندد. در سال ۱۳۸۸ گفتگویی از قانعی فرد با پاسدار رضایی در روزنامه شرق منتشر و سپس در "گویا نیوز" بازپخش شد. پرسش؟ شما کنار دست محسن رضایی چه می‌کنید. پاسخ: "بنده هشتصد عکس با شخصیت‌های مختلف از برژینسکی و سارکوزی و چامسکی و کیسینجر و کاندولیزا رایس و گورباچف دارم چرا دشمنان و گروهک فاشیستی پژاک همه آن هشتصد عکس را منتشر نمی‌کنند." به دیگر سخن مورخ جوان هر جا سرک کشیده یک عکس یادگاری هم گرفته تا به فصلش از آن استفاده کند. (سوءاستفاده) تو گویی محسن رضایی چهره‌ی بلندپایه و مهره‌ی امنیتی نظام، (که لابد خیلی هم خوش تن و بدن است و لب خزینه

نشسته) جلوی پارکِ شهر ایستاده هرکس رد شد عکسی به یادگار کنار فواره با وی می‌گیرد. اول آن‌که مورخ جوان نمی‌فرمایند مصاحبه با چهره‌های امنیتی نظام چه ریلی را باید طی کند؟ شما در جمهوری اسلامی تا موضوع مصاحبه و شناسنامه مصاحبه‌کننده در کنکور امنیت‌خانه اسلامی پذیرفته نشود و از انواع و اقسام فیلترها عبور نکند، نمی‌توانید و امکان‌ناپذیر که پای صحبتِ یک مهره امنیتی بنشینید. شما نمی‌توانید در جمهوری اسلامی پای صحبت ری‌شهری و یا فلاحیان بنشینید و مثلاً گفتگوی آزاد انجام دهید. شما مجاز به طرح هر پرسشی از ایشان نمی‌باشید. مورخ جوان! علتی دیگر نیز از گرفتن عکس یادگاری با محسن رضایی را در گفت‌وگو با تلویزیون اندیشه و فرامرز فروزنده و نیز با نشریه شهروند کانادا و عباس شگری ارائه می‌دهد وی در مصاحبه با عباس شگری می‌گوید: "شما به عنوان روزنامه‌نگار، از من بهتر می‌دانید که رسم است با شخصیتی سیاسی و تاریخی (و نه امنیتی چون محسن رضایی) که گفت‌وگو می‌شود، عکس هم گرفته می‌شود. من محقق هم برای این‌که مدرکی باشد بر این که این گفت‌وگو به طور مستند انجام شده عکس دو نفری را کنار گفت‌وگو آورده‌ام" (۲۲) ملاحظه می‌کنید مورخ جوان ابتدا هندوانه را می‌دهد زیر بغل عباس شگری و عکس یادگاری گرفتن با هر مصاحبه‌شونده‌ای را جزء اصول تردیدناپذیر ژورنالیستی قلمداد می‌کند. شگری از رفیق جوان‌اش نمی‌پرسد: پسر جان این اصل تردیدناپذیر که هرکس با هرکس گفت‌وگو کرد یک عکس یادگاری هم بگیرد از کی به معادلات ژورنالیسم اضافه شده که ما از آن بی‌خبریم؟ در واقع عباس شگری با سکوت خود مهر تا بی‌ئدی می‌زند بر این مهم. حال که سخن از عباس شگری به میان آمد باید گفت اتفاقاً در مورد عرفان قانعی‌فرد شاید راست‌ترین نقل را رفیق دیرینش عباس شگری در مصاحبه‌ای فرمایشی و نمایشی در "شهروند" بر زبان آورده. شگری که خود به جهاتی بسیار از جمله ارتباط با سفارتِ فخریه! جمهوری اسلامی در اسلو و رابطه با شخص سفیر در قطب، در عهد نه چندان ماضی مورد تردیدِ جدی واقع شد، و بدین جهات شهره، در پی غیبتی طولانی و زان‌پس که مدت‌ها فیلش یادِ هندوستان کرد و از انظار پنهان مانده بود، این‌بار به عنوان یک پرسشگر و ژورنالیست، سراغِ محقق و مورخِ تاریخ ایران رفته و در مصاحبه‌ای که به زعم وی دوسر برد است هم خود را به عنوان یک ژورنالیست اپوزیسیون مقبولیت داده و هم برای جوانِ رعنا! دوستا قخانه‌ی اطلاعات صفت "محقق" خریداری کرده است. شگری در مقدمه‌ی گفت‌گوش با قانعی‌فرد در انشایی نمره‌گیر می‌نویسد: "در دورانی هستیم و در جایی زندگی می‌کنیم که همه ادعای احترام به آزادی بیان را دارند اما این که این ژست دموکراتیک در عمل تا چه اندازه‌ای کارکرد دارد

حکایتی است که در برش‌های اجتماعی و در مقاطعی از تاریخ همین سی ساله‌ی اخیر، چنان روی پلشت خود را نمایان کرده که نمی‌شود به ادعاها بسنده کرد و باید که به عمل مدعیان توجه شود" (۲۳) و بعد "در مورد آقای قانع‌فرد هم باید بگویم که از سال ۲۰۰۰ که او را در نروژ دیدم، جوانی پُرکار شناختم‌اش که برای رسیدن به هدف‌هایی که پیش روی خود می‌گذارد، هر کاری می‌کند تا به نیت و مقصد خود برسد" (۲۴) بله جوان اول دستگاه امنیت ایران و فرستاده و جا کرده و یارت‌دلی اپوزیسیونِ داخل به شهادتِ عباس شکری، "هرکاری می‌کند تا به نیت و مقصد خود برسد" در ارتباط با چرایی و تن دادن ثابتی و شکستن روزه ۳۳ ساله به پرسش و پاسخ شکری، قانع‌فرد نظری می‌اندازیم: شکری: فکر می‌کنم که حتما افراد زیادی برای گفت و گو با ایشان، پیش از شما، تلاش کرده‌اند و جواب منفی شنیده بودند، چه شد که در برابر شما نرمش به خرج دادند و حاضر شدند سکوت بیش از سی ساله را بشکنند؟ قانع‌فرد: این که چرا حاضر شدند با من به گفت و گو بنشینند را نمی‌دانم و شاید ایشان باید پاسخ دهند. اما در هر حال پس از چند جلسه گفت و گو قرار شد که آنچه اکنون به نام «در دامگه حادثه» در اختیار خوانندگان است را برای روایت بخشی از تاریخ ایران به نقل از ایشان، پیش ببریم. البته شاید ایشان ملاحظه کردند که من جوان هستم و پیشینه بدی هم ندارم و علاقمند به تاریخ معاصر ایران، شاید شور و شرم من را پسندیدند و یا بی‌آزار بودنم را (۲۵) جوانی. بی‌آزار بودن و پیشینه بد نداشتن.

در دامگه حادثه: در تاریخ هجدهم بهمن ماه سال نود سیامک دهقان‌پور مجری برنامه‌ی "افق" در تلویزیون صدای آمریکا در گفت‌وگویی تلفنی و از پیش ضبط شده با پرویز ثابتی از انتشار قریبالوقوع "در دامگه حادثه" خبر داد "من خاطراتم را در همان سال‌های بعد از انقلاب نوشته‌ام ولی تاکنون منتشر نکرده‌ام. یادداشتهای من شامل دو قسمت است. یکی از قسمت‌های اصلی مربوط به مبارزه با مخالفان رژیم است و قسمت دیگر مربوط به مشکلات و معایبی که در رژیم خودمان، رژیم سابق وجود داشته و من در حد توانم کوشش کرده بودم که آن را کم کنم. بنابراین خاطرات من شامل مطالب مثبت و منفی (و البته عمدتاً مثبت است) و مردم ایران متأسفانه با پرداخت بهایی سنگین به آن نتیجه رسیده‌اند. من مطالبم را منتشر نکرده‌ام چون بیم آن داشتم که مسائل منفی مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. درباره بخش مربوط به مبارزه با مخالفین رژیم سابق اعم از کمونیست‌ها، تروریست‌ها و افراطیون مذهبی این ملاحظه را داشتم که این مطالب به تنشی که هنوز هم متأسفانه بین طرفداران و مخالفان رژیم شاه وجود دارد دامن بزند" (۲۶)

ویژه‌گی "افق" در آن بود که پرویز ثابتی برای نخستین بار و البته هنوز کشف حجاب نکرده در گفتگویی از پیش ضبط شده به همراه عرفان قانعی‌فرد و نادر انتصار، در کنار مهدی فتاپور به توضیح چرایی انتشار "در دامگه حادثه" پرداخت. اقدام عجیب و البته هم‌آهنگ و به احتمال توصیه شده و به فرموده(؟) تلویزیون صدای آمریکا، پیش از آن‌که کتابی منتشر و خوانده و سپس در موردش صحبت شود (تا بتوان بینندگان را به قضاوت دعوت کرد) بیشتر به رپرتاژ آگهی برای کتاب پهلو می‌زد. سیامک دهقانپور، برخلاف روال عادی برنامه‌های تاکنونی "افق" که همواره دخالتی آگاهانه در پیش‌برد بحث‌ها داشت این‌بار با در اختیار گذاشتن میکروفن به دو عنصر امنیتی اجازه داد این دو هرچه دل تنگشان می‌خواهد بگویند. پس از پخش برنامه‌ی تلویزیونی افق عرفان قانعی‌فرد کوتاه‌زمانی مورد توجه رسانه‌های اپوزیسیون قرا گرفت. گفت‌وگوی چندین باره با تلویزیون اندیشه. گفت‌وگو با حسین م‌هری در رادیو صدای ایران و ... بخشی از تلاش و به واقع تسخیر کوتاه مدت رسانه‌ای توسط قانعی‌فرد بود. حضور رسانه‌ای مورخ جوان! تکمله‌ای بود بر زیرنویس‌های "در دامگه حادثه". در واقع بخشی از موضوعات مهم به زعم مورخ جوان! که در متن کتاب و زیرنویس‌ها آورده نشده بود، با این حضور فرصت بیان یافت.

"در دامگه حادثه" کتابی است ۶۷۰ صفحه‌ای با فونت و حروف و صفحه‌آرایی نامتعارف. حروف انتخاب شده در کتاب به گونه‌ای است که کتاب باید حجیم جلوه کند. اگر زیرنویس‌های کتاب که قانعی‌فرد پس از گفت‌وشنودش (می‌گویم گفت‌وشنود و نه گفت‌وگو چرا که ثابتی گفته است و مورخ جوان شنیده) به کتاب افزوده، از کتاب درآوریم و کتاب با فونت رایج و معمول منتشر شود. در نهایت ما با کتابی ۳۰۰ صفحه‌ای مواجه خواهیم شد. و این برای مورخ جوان البته افت دارد. زیرنویس‌های کتاب در اکثر موارد زائد و هدفی جز حجیم کردن کتاب ندارد. به چند نمونه از زیرنویس‌های کتاب توجه کنیم. نمونه اول: در صفحه ۲۸۹ کتاب قانعی‌فرد، در ارتباط با پرونده خسرو گلسرخی ثابتی را مورد پرسش قرار می‌دهد و مقام امنیتی سابق خیلی کوتاه در چند خط پاسخ می‌دهد که دادگاه را در آن وقت اصلاً ندیده و سال‌ها بعد از طریق اینترنت دیده است! دروغ اگر حناق بود راه گلوی مقام امنیتی را گرفته و ایشان درجا تلف می‌شدند. ثابتی می‌فرماید!؛ دادگاه خسرو گلسرخی را سال‌ها بعد از اینترنت دیدم که از مارکس و امام حسین صحبت می‌کرد. مورخ جوان در زیرنویس مفصل خود شناسنامه امام حسین و شماره کارت ملی!! و القابش را ردیف می‌کند. یکی نیست از این کتاب‌ساز قهار بپرسد اگر اصل بر زیرنویس دادن است، در

مملکت قیمه و بادیه نذری، امام حسین مشهورتر است یا کارل مارکس؟
چطور در همان صفحه و منبع به نام کارل مارکس که مرسی لکنت زبان
گرفته و بکسباد کرده، اما القاب امام حسین را و این که امام چندم
بوده و در کربلا توسط چه کسی شهید شده را ردیف می‌کنی؟ ثابتی در
ادامه می‌گوید: شبکه این‌ها (گروه موسوم به گلسرخی) در سال ۱۳۵۲
کشف شد. مورخ جوان برای آن که خرج ناشر را کم کند و پول به
تایپیست ندهد در پانویس کتاب، دفاعیات خسرو گلسرخی را از روی
شبکه اینترنت کپی و به حجم صفحات کتاب می‌افزاید. حجم پانویس
خسرو گلسرخی در این نمونه حدوداً ده برابر پاسخ ثابتی است. نمونه
دوم: در صفحه ۳۱۸، ناصر مقدم در گفت‌وگو با ثابتی در ارتباط با
کنترل دانشجویان، نعمت‌الله نصیری را به شمر تشبیه می‌کند. مورخ
جوان! در پانویس رفرنس می‌دهد که شماربن ذالجوشن که بوده و در چه
طایفه‌ای بزرگ شده و ... کسی نیست از مورخ جوان! بپرسد مگر در
مملکت صاحب زمان که مورخش قانعی‌فرد باشد! حتا در دورافتاده‌ترین
روستاهای کشور و در نزد بی‌سوادترین و عامی‌ترین بخش جامعه اسلامی
کسی هست که شمر را نشناسد آن هم از نوع ذالجوشنش؟ نمونه سوم: از
صفحه ۴۳ کتاب جایی که ثابتی در مورد مصدق می‌گوید: "هر کجا قانون
را سد راه خود می‌دیدید آن را نادیده گرفته و پایمال کرده است"
قانعی‌فرد برای دوقبضه کردن این ادعای مقام امنیتی حدود ده صفحه
از کتاب را (صفحات ۴۶-۵۵) با کپی کردن از سایت خبرآنلاین منتسب به
علی لاریجانی بدین امر اختصاص می‌دهد. نمونه چهارم: در صفحه ۱۳۰
کتاب در ارتباط با حوادث منجر به غائله‌ی پانزده خرداد می‌باشد.
قانعی‌فرد، نطق خمینی در قم را بدون ذکر ماخذ به تمامی در
زیرنویس منظور و پنج صفحه با حروف ریز به حجم کتاب می‌افزاید در
واقع مورخ جوان! در این بخش با کپی کردن نطق خمینی از (؟) امر
مهم توفمال کردن را عملیاتی می‌نماید. نمونه پنجم: در صفحه ۱۴۶
کتاب و ماجرای کاپیتولاسیون، مورخ جوان به شکل مورد پیش‌گفته
عمل می‌کند. قانعی‌فرد نطق کامل خمینی در ارتباط با ماجرای
کاپیتولاسیون را از جایی نامشخص رفرنس می‌دهد. بسیاری از پانویس‌های
کتاب از سایت‌هایی کپی شده که واویلا هستند. مثلاً کپی از تارنمای
صد در صد امنیتی "عماریون" زیرنویس‌های کتاب در صفحات ۱۶۵-۱۴۹ هم
که دیگر نورعلی نور است. هر جا نامی از عسگر اولادی و هاشمی
رفسنجانی و حاج مهدی عراقی و جمعیت فداییان اسلام و ... به میان
آمده قانعی‌فرد چونان ما مور اداره ثبت و احوال نام پدر و هویت
شناسنامه‌ای جماعت و این که کدام مهد کودک و دبیرستان درس
خوانده‌اند را با کپی کردن از تارنماهای حکومتی رفرنس داده است.
در ارتباط با محتوای کتاب و مسائل مطرح شده در آن نقدهایی بسیار

در رسانه‌ها منتشر شده است که تکرار آن جز آزار و اذیت خواننده‌ی این سطور دست‌آوردی در پی نخواهد داشت. سعی می‌کنم تا در سطور زیرین نگاهی گذرا به شیوه‌ی فراهم نمودن و تنظیم کتاب بیان‌دارم.

“در دامگه حادثه” با لجن‌مال کردن ملی‌گرایی و تبلور و نقطه‌ی توافق ملی‌گرایی یعنی زدن دکتر مصدق آغاز می‌شود و سپس به تمامی مخالفان نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی تسری پیدا می‌کند. به عنوان مثال هر جا سخن از چپ می‌شود در یک سمفونی از پیش نوشته شده و در یک شوم‌آوایی مطلق، تروریست و کمونیست مترادف یکدیگر به کار رفته‌اند. گرانیگاه توافق شده‌ی گفت و شنود، زدن همه‌ی مخالفان دو نظام به ویژه زدن ملی‌گرایی و چپ است. کتاب با این پرسش از جانب قانع‌فرد آغاز می‌شود: “در یکی از سندهای آرشیو مرکز انگلستان دیدم که شما را فردی ناسیونالیست یا ملی‌گرا و طرفدار ملی شدن صنعت نفت معرفی می‌کند.” این پرسش از شخصی می‌شود که متولد ۱۳۱۵ می‌باشد و در آن زمان دانش‌آموزی پانزده ساله بوده است. ثابتی در پاسخ به پرسش آغازین کتاب می‌گوید: آن وقت من دانش آموز کلاس نهم بودم اما سال‌های بعد از آن موضع برگشتم. موضوعیت طرح این پرسش در چیست؟ مورخ جوان خشت اول را راست می‌نهد تا بتواند پرسش بعدی را طرح کند. قانع‌فرد هر جا می‌خواهد حرف تو دهن ثابتی بگذارد (معادل عسل در دهان عروس گذاشتن) از عباراتی کلی مانند “تعدای را نظر بر آن است” یا “برخی مورخان و منتقدان و صاحب‌نظران گفته‌اند” و یا “گفته می‌شود” بهره می‌برد. پرسش بعدی قانع‌فرد آن است: بعد از این‌که شما از طرفداری مصدق‌السلطنه پشیمان شدید بیشتر گرایش به قوام‌السلطنه پیدا کردید؟ و پرسش بعدی: الان چه؟ مصدق یا قوام؟ برخی از منتقدان و حتی مورخان احترام خاصی را که برای سیاست قوام‌السلطنه دارند برای مصدق‌السلطنه قائل نیستند و او را بیشتر یک عوام‌فریب می‌شناسند و طرفداران متعصب او را هم به هوچی‌گری متهم می‌کنند. و پاسخ ثابتی: “بر خلاف ادعاهای طرفداران مصدق، من او را دیکتاتوری عوام‌فریب می‌دانم” (ص ۳۰-۲۷) چرا باید مصدق که در بیشتر پرسش‌های قانع‌فرد “مصدق‌السلطنه” خوانده می‌شود را با توافق دوطرف لجن‌مال کرد؟ صرف‌نظر از تمامی وجوه مثبت و منفی، شخصیت و نام مصدق به عنوان نقطه‌ی پذیرش مبارزه علیه دو دیکتاتوری شاه و خمینی مهر خود بر تاریخ معاصر نهاده است. از دشمنی و کینه‌ی شاه که حاضر نشد آخرین وصیت مصدق در گزینش دفن‌گاهش بپذیرد تا برنتافتن نام یک خیابان از جانب خمینی در تهران که به ولی عصر بدل شد. از کینه‌ی تاریخی خمینی به مصدق همین بس که در همان ابتدای انقلاب که همه‌گان بر مزار مصدق در احمدآباد جمع شده بودند، فریاد خشم خمینی برآورد

که "ملی‌گرایی ضد اسلام است. حالا رفته‌اند بر سر استخوان مرده جمع شده‌اند." یکی از نقاط گل‌درشت کتاب، نشان از تفاهم و نوعی ضدیت و هیستری ضد مصدق در دو نظام دارد. به واقع توافق ملی که سیمای معنوی مصدق در جنبش ضد دیکتاتوری از خود به یادگار گذاشته باید لجن‌مال شود. دیگر اصل توافق شده در کتاب آن‌که تمامی مخالفان از دوران شاه تا خمینی امتداد یکدیگرند. هرکس اقتدار حکومت مرکزی را به خطر انداخت باید سرکوب شود و در این بین حق همیشه با قدرت است. در تمامی بخش‌های کتاب روایت مخالفین مخدوش است. آن توافق چیست؟ تاریخ از منظر ثابتی و قانعی‌فرد را روایت قدرت می‌سازد. راست آن است که آخوندیسم در ایران امروز شکست خورده است. اول از همه تپه‌ی ملی‌گرایی را باید اشغال کرد. استراتژی اصلی کتاب لجن‌مال کردن تمامی کسانی است که می‌توانند در آینده‌ی ایران ایفای نقش کنند و در رأس آن لکه‌دار کردن خیزش ملی در ایران است. مورخ جوان جدا از افاضاتی چند چون عزای ۲۸ مرداد و زیر علم عزا سینه زدن، در مواردی که فرصت و بهانه‌ی پرسش نمی‌یابد در گفتگوهای تلویزیونی جبران مافات می‌کند. دکتر سروش می‌شود حسین حاج‌فرج دباغ هرزه‌در، استاد سابق عطاء مهاجرانی که پیش‌تر با تهوع و تملق وی را استاد خطاب می‌کرد می‌شود مزدبگیر انگلیس و ... چرا که نقد قانعی‌فرد به سبزه‌ها هم‌سو و هم‌نوا با دفتر بیت رهبری است که "سران فتنه" را وابسته‌گان اجانب می‌داند و معتقد است جنبش سبز وابسته به بیگانه بوده و سران فتنه از انگلیس و موساد و آمریکا پول گرفته و می‌گیرند. هم‌سوئی و ارادت مورخ جوان در پاره‌ای موارد با بیت رهبری شگفت می‌نماید. چهار تا فحش در کتاب به آخوند فلسفی و شجونی هم حکم سماق چلوکباب دارد. قانعی‌فرد تمامی دوران سرکوب مخالفان در نظام پیشین را از منظر اراده‌ی فعلی حکومت مورد تأیید قرار می‌دهد و مدام سعی در بالا آوردن صدای ثابتی دارد. شکل تمامی پرسش‌های کتاب برآمدن نوعی هم‌نوایی می‌باشد. شوم‌آوایی و هم‌رایی پرسش‌گر و ثابتی در بخش عمده‌ی کتاب حکایت از توافقی نانوشته دارد. یکی از خطوط برجسته‌ی کتاب آن است که: تاریخ را قدرت‌مداران می‌سازند. در تمامی صفحات کتاب قانعی‌فرد از روایت ثابتی در زدن مخالفان حمایت می‌کند. هرکجا قدرت مرکزی به خطر افتاد باید مخالفان را درو کرد. حرف ثابتی تا آنجا درست است که مخالفان را می‌زند. قانعی‌فرد وقتی به روایت ثابتی از جمهوری اسلامی می‌رسد تعارض صدای خودش با ثابتی را یا در زیرنویس‌ها و یا در مصاحبه‌ها حل می‌کند. همه‌ی گروه‌هایی که علیه قدرت مرکزی مبارزه می‌کنند به ویژه کردها و چپ‌ها عامل بیگانه و مزدبگیر و اجیر شده هستند. در این میان تفاوتی هم بین ملی‌ها و کردها و چپ‌ها وجود

ندارد. همه‌جای کتاب تروریسم و کمونیسم مترادف هم به کار گرفته شده‌اند. هر جا هم ثابتی کم‌گویی کرده قانع‌فرد سعی در بالا آوردن صدای وی دارد. مانند این نمونه: قانع‌فرد- راجع به یکی از چهره‌های مرموز تاریخ سیاسی کردستان ایران می‌خواستم بپرسم و آن‌هم عبدالرحمن قاسملو است. به نوع پرسش دقت کنید. قانع‌فرد معمولاً افراد را بر اساس اراده‌ی معطوف به قدرتش با القابشان خطاب می‌کند اما در پرسش‌هایی از این دست پیشوند دکتر را از نام قاسلو حذف می‌کند. ثابتی در پاسخ به پرسش مورخ جوان! متذکر می‌شود که: قاسملو کمونیست بود و ما به هیچ وجه با وی وارد گفتگو نشدیم و با ما هم همکاری نداشت و شیخ عزالدین هم در اختیار ساواک نبود. یک صفحه بعد مورخ جوان که ول کن ماجرا نیست دوباره از ثابتی می‌پرسد: قاسملو با ساواک همکاری داشت؟ و ثابتی می‌گوید: نه چه همکاری؟ (ص: ۵۴۰-۵۳۹) مورخ جوان این کسری را در گفتگوهای تلویزیونی و رادیویی جبران می‌کند. وی در پاسخ به پرسش یکی از بینندگان تلویزیون اندیشه در ارتباط با ترور قاسملو می‌گوید: کردها در موردش اغراق کردند و قاسملو را پیغمبر آشتی می‌خواندند. آن‌ها پس از ترور نیاز به شهید داشتند. بعد از قول لیبراسیون یک هفته بعد از ترور در مورد قاسملو نقل می‌کند که او دچار یأس و افسردگی شده بود برای بازگشت به ایران و داشته مذاکره می‌کرده. بعد ادمه می‌دهد: در مورد ترور قاسملو چندین نظریه وجود دارد. نظریه اول می‌گوید توسط میز گفتگو توسط جمهوری اسلامی کشته شده. روایت دوم توسط کریس کوچرا و معاونت امنیتی اسرائیل هم طرح شده که تسویه درون‌گروهی خود کردها بوده. رای سوم متعلق به یکی از افراد حزب بعث عراق در اردن است که معتقد است کار استخبارات بوده. دکتر ولایتی هم انگشت اتهام را متوجه اسرائیل کرده است. این روایت‌ها همه در هاله‌ای از ابهام است و این که کدامیک از این نظریات واقعی‌تر است هنوز باید در انتظار بود. بعد مورخ جوان نوید این‌را می‌دهد که در آینده‌ای نزدیک در گفتگو با سردار جعفری جزئیات بیشتری از داستان روشن خواهد شد. یعنی مورخ جوان می‌خواهد برود سراغ قاتل تا از ترور قاسملو ابهام‌زدایی کند.

ثابتی در ارتباط با بزرگ‌نمایی گروه‌ها و شایعه‌ی قتل مخالفین به عنوان نمونه در مورد مرگ دکتر شریعتی می‌گوید: مرگ شریعتی شهادت نبود و ما کاری نداشتیم و شریعتی به مرگ طبیعی مرد اما قانع‌فرد هم‌سو با دستگاه امنیتی ایران برای خراب کردن شریعتی می‌گوید شریعتی چندان امامزاده‌ای هم نبود و او نمی‌توانست حتا یک کلاس شانزده نفره را اداره کند و مرگ وی در اثر "اُوردوز" اتفاق

افتاده. پیشتر شایع بود که پرویز ثابتي چندین هزار برگ خاطراتِ مکتوبِ خودش را نزد دکتر عباس میلانی به امانت گذاشته و وصیت نموده تا پیش از مرگش منتشر نشود. قانعی فرد در همین زمینه به دو پرسشِ حسین مهری پاسخ امنیتی می‌دهد اول: شیوه و فرم مصاحبه که مهری می‌پرسد گفتگو تلفنی حضوری یا نوشتاری بوده؟ از پاسخ مستقیم طفره رفته و در نهایت مقابل سماجت مهری می‌گوید ترکیبی از تمامی شیوه‌ها و در پاسخ به پرسش دیگر مهری که می‌پرسد: شنیدم از آقای دکتر میلانی که آقای ثابتي خاطراتِ خودش را در دوهزار صفحه نوشتند. پاسخ قانعی فرد: خاطرات نیست و دست‌نوشته‌ها و یادداشت است و ایشان هیچ تمایلی به انتشار آن‌ها ندارد. از آن یادداشت‌ها من در لابلای بحث استفاده کردم و ایشان تا وقتی که در قید حیات هستند تمایلی به انتشار آن ندارند. (۲۷) راست آن است که پرویز ثابتي هیچ نکته‌ی ناگفته‌ی دیگری ندارد. ایشان به قدر کفایت تخلیه‌ی اطلاعاتی شدند و آن چیزها که باید می‌گفتند را به زبان آوردند. همه‌ی آن دوهزار صفحه را هم در اختیار قانعی فرد قرار داده و اساساً پرسش‌های توافق شده از روی همان یادداشت‌ها طرح شده. آن‌گونه که پیشتر آمد قانعی فرد پس از انتشار کتاب به ایران تشریف‌فرما شده و ضمن نابغه خواندن ثابتي به هردو پرسش پیش‌گفته پاسخی شفاف می‌دهد. ابتدا در باره‌ی آن دوهزار صفحه یادداشت‌های کذا می‌گوید: ثابتي خواسته تا زمانی که در قید حیات است این خاطرات منتشر نشود. [...] این انتظار عامیانه که بشود او را گول زد و خام کرد و از او حرف کشید، توقع و انتظار بیهوده‌ای است مجالست و کشتی گرفتن با او سر مسائل هم فکر کنم کار کمی نیست. ثابتي را به زحمت و کم‌کم به حرف آورده و گفت‌وگو را مثل هنر مرصع‌کاری قطعه قطعه و ریز ریز شکل داده و کنار هم گذاشتم. به چالش کشیدن چنین آدمی اصلاً کار ساده‌ای نبوده است. من که با گرز و کتک نمی‌توانم به خانه ایشان بروم" (۲۸) معنای سخنان بالا این است که درجه‌ی اعتمادِ مقام امنیتی به حدی رسید که به منزلشان راه یافتم. و نیز تمامی آن دوهزار صفحه نزد من به امانت است.

احسان مرادی کیست؟ آنان که سایت امنیتی-خبری تابناک متعلق به محسن رضایی را تعقیب کرده باشند، احتمالاً به نامِ احسان مرادی برخورد کرده‌اند. معمولاً در سایت‌های امنیتی نظام افرادِ بی‌شماری با نام مستعار به انتشار مطلب اقدام می‌کنند. موضوع هرآنچه باشد در یک مورد نباید تردید روا داشت. هویتِ واقعی نویسنده و فردی به نام احسان مرادی دست‌کم باید بر مسئولین تارنمایی چون تابناک روشن باشد. چرا که اساساً ساخت تارنماهای امنیتی به گونه‌ای است که

برخلاف رسانه‌های اپوزیسیون که هر که تشریف‌فرما شد میکروفون جلوی دهنش می‌گیرند و با التماس خواهان آن می‌شوند که "جون من بیا به دهن بخون" تابناک و امثالهم به هرکسی زمین بازی نمی‌دهند. روابط گرم و گرفتن عکس یادگاری قانع‌فرد و محسن رضایی که یادتان نرفته؟ حال ببینیم احسان مرادی کیست؟ و اساساً چنین فردی وجود خارجی دارد یا نه؟ پیش‌درآمد: در اول دی ماه سال ۱۳۸۵ خبرگزاری مهر در مطلبی و از زبان یک مترجم که: جامعه کتابخوان به دنبال حرف تازه است گفت‌وگویی دارد با عرفان قانع‌فرد. وی در این مصاحبه می‌گوید: "در تابستان ۷۹ درد زایمان ملت را ترجمه کردم و قبل از آن هم خاطرات یک رعیت کرد" مترجم ادعای آن داشت که موضوع کتاب زندگی شخصی از اساتید دانشگاه هاروارد به نام "روناک یاسین" است و وی این کتاب را از انگلیسی به فارسی برگردانده است. (۲۹) بعدتر حسین حسینی در مقاله‌ای به زبان کردی نوشت که نه تنها فردی با مشخصات روناک یاسین که استاد هاروارد باشد اساساً وجود خارجی ندارد. (۳۰) بلکه ادعای مترجم مبنی بر اخذ مدرک دکترای زبان‌شناسی از کمبریج به جهت این‌که چنین رشته‌ای در کمبریج وجود ندارد کذب محض می‌باشد. (۳۱) حسین حسینی هم‌چنین مدعی شد که قانع‌فرد هرگز دانشجوی دانشگاه هاروارد آمریکا نیز نبوده است. (۳۲)

چهار سال پس از گفت‌وگوی خبرگزاری مهر با قانع‌فرد در پاییز سال ۱۳۸۹ موضوعاتی مرتبط با کردستان به قلم احسان مرادی در تابناک منتشر شد. تا این‌که در تاریخ دوم بهمن ۱۳۸۹ مطلبی تحت عنوان "نگاهی به تفکر ابراهیم احمد در باره کردستان" و به بهانه‌ی نقد رمانی به نام درد زایمان (ژانی‌گل) با امضای احسان مرادی در تابناک محسن رضایی منتشر شد. این رمان در سال ۱۳۵۶ توسط محمد قاضی به فارسی ترجمه شده بود. احسان مرادی که به ظاهر باید کُرد باشد در نقد و معرفی این رمان می‌نویسد: عرفان قانع‌فرد - از شاگردان محمد قاضی - ۲۳ سال بعد، در سال ۱۳۷۹ - ترجمه دیگری از این داستان را بر اساس نسخه ویرایش شده آن - که در سال ۱۹۷۹ با مقدمه کمال فواد منتشر شده بود - عرضه کرد. (۳۳) ادبیات و واژه‌گان تمامی مطالب منتشر شده در تابناک "ادبیات کسی است که از هخامنشیان تا نادرشاه حقه‌باز، و شیادی چون او در میان کردها یافت نشده. تنها نگاهی سرسری به گفت‌وگوی قانع‌فرد با خبرگزاری مهر و متن منتشره‌ی احسان مرادی در تابناک به خواننده می‌گوید که احسان مرادی همان عرفان قانع‌فرد است. به ناگاه در دی ماه سال ۱۳۸۹ یعنی چندی پس از ظهور احسان مرادی در تابناک، مطلبی تحت عنوان: "پرویز ثابتی در سایه روشن تاریخ" به قلم احسان مرادی در ستون

“گوی سیاست رادیو زمانه” منتشر شد. انشای این متن نیز انشای عرفان قانع‌فرد است یا دست کم شباهتی بالاتردید بدان دارد. مضمون تمامی مطالب منتشره به قلم احسان مرادی یک خط را تعقیب می‌کند که قانع‌فرد هم مترجم است هم شاگرد محمد قاضی است و هم مورخ و محقق و هم چه و چه. به واقع عرفان قانع‌فرد خودش برای خودش تحت پوشش نام مستعار احسان مرادی مدام پپسی باز می‌کند. تصاویر به کار رفته در متن منتشره‌ی رادیو زمانه نیز تصاویری است که قانع‌فرد در دامگه حادثه از آن استفاده کرد. حرف اصلی نوشته‌ی احسان مرادی در سایت رادیو زمانه، همانی است که در مقدمه “در دامگه حادثه” توسط قانع‌فرد آورده شده است. در یکی از فرازهای این نوشته از زبان احسان مرادی می‌خوانیم: “ثابتی، پس از برکناری‌اش از ساواک، از ایران خارج شد و در آمریکا گوشه‌گیر و ساکت ماند و با محققی - غیر از عباس میلانی و عرفان قانع‌فرد - یا رسانه‌ای گفت‌وگو نکرد و خود نیز یادداشت‌هایش را منتشر نکرد” (۳۴) دقت کنید احسان مرادی در تابناک قانع‌فرد را مترجمی معرفی می‌کند که از شاگردان محمد قاضی است و در رادیو زمانه محقق، آن‌هم محققی که تنها او و عباس میلانی با ثابتی گفت‌وگو کرده‌اند. احسان مرادی که بعدتر خواهیم دید به سمت استادی تاریخ ارتقاء مقام پیدا می‌کند، نام قانع‌فرد را در کنار عباس میلانی به عنوان تنها محققی که با ثابتی دیدار داشته ذکر می‌کند. دست‌کم در آن تاریخ (۱۳۸۹) هیچ‌جا دیدار قانع‌فرد و ثابتی رسانه‌ای نشده بود تا استاد تاریخ جعلی یعنی احسان مرادی بدان استناد کند. می‌ماند این موضوع که احسان مرادی همان کاک عرفان خودمان است که از دیدار خود با ثابتی اطمینان دارد. به این پرسش حسین م‌ه‌ری در رادیو صدای ایران از عرفان قانع‌فرد توجه کنید تا باقی داستان را تعریف کنم. حسین م‌ه‌ری: بفرمایید که آقای احسان مرادی استاد تاریخ در باره‌ی این کتاب و سخنان آقای ثابتی چه گفتند؟ قانع‌فرد، در پاسخ م‌ه‌ری با “منتقد و منصف” خواندن احسان مرادی، شنوندگان رادیو صدای ایران را به مطلب احسان مرادی که در تارنمای تلویزیون صدای آمریکا منتشر شده حواله می‌دهد. از خود می‌پرسد من در اشتباه بسر می‌برم و احسان مرادی نامی وجود خارجی دارد و استاد تاریخ هم باشد؟ حیران و مبهوت به تارنمای تلویزیون صدای آمریکا مراجعه می‌کنم. مطلب مورد نظر را به قلم احسان مرادی می‌یابم. به تاریخ هشتم فروردین ۱۳۹۱ مطلبی تحت عنوان: “مروری بر کتاب در دامگه حادثه” به قلم احسان مرادی در تارنمای فارسی صدای آمریکا به روز شده. این تاریخ دقیقاً روزی است که بیژن خلیلی و شرکت کتاب “در دامگه حادثه” را به بازار نشر عرضه کرده است. یعنی جناب استاد تاریخ! احسان مرادی، تا مسئولین

شرکت کتاب در وستوود صبح اول وقت کرکره مغازه را بالا کشیده، جلدی پریده به نسخه تهیه نموده و کار و زندگی را تعطیل و ۶۸۰ صفحه کتاب را به نفس انداخته بالا و لاجرعه سرکشیده و بعد سرضرب نقدی بر آن نوشته و همان روز هم در تارنمای تلویزیون صدای آمریکا منتشر کرده است! لابد تلویزیون صدای آمریکا هم لازم نبوده تحقیق کند که این جناب احسان مرادی اصلاً کیست و کجاست. نوشته‌ی احسان مرادی (احسان قانع‌فرد) با همان واژه‌گان و ادبیات مورخ جوان در تارنمای تلویزیون آمریکا تکرار حرف‌های وی در گفتگوهایش با "افق" و تلویزیون اندیشه و رادیو صدای ایران است. بخش‌هایی از نوشته‌ی قانع‌فرد یا احسان مرادی را مرور می‌کنیم: "در گفتوگوهای قانع‌فرد با بسیاری از اعضای سابق و مقامات ارشد ساواک همگی تا بید کرده‌اند که ثابتی در تمام دوران خدمتش کارهای ستادی بررسی کرده است و هیچ‌وقت با زندان و زندانی(جز در چند موردی که خود او در مصاحبه ذکر نموده) تماس و ملاقات نداشته و او بیشتر فردی سیاسی و تحلیلگر بوده و نه امنیتی. [...]. بیشتر مخالفان رژیم پیشین چون از جریان‌ات پشت پرده و مسائل داخلی ساواک اطلاع ندارند، نمی‌دانند که مثلاً ثابتی چه برداشت متفاوتی با ارتشبد نصیری (رییس وقت ساواک) در مقابله با مخالفین رژیم داشته و چگونه در مواردی از اعمال فشار و تندی‌های نصیری جلوگیری کرده است. [...]. با خواندن این کتاب این موضوع به خواننده ارائه می‌شود که او (ثابتی) یک منتقد اصولی در داخل سیستم بوده و معتقد به فراهم کردنِ موجباتِ بیشتر مشارکت مردم" (۳۵) موتور یا بنده‌ی گوگل را مدد گرفته و بدان دخیل می‌بندم.

نام احسان مرادی را وارد می‌کنم تا دانسته باشم ایشان به عنوان استاد تاریخ در کدام کشور و دانشگاه تدریس می‌کند یا آثارشان چه می‌باشد؟ به پاشوره می‌خورم. مشکل از موتور یا بنده‌ی گوگل نیست. در دنیای مجازی نمی‌شود که کسی استاد تاریخ باشد و هیچ ردی نتوان از وی یافت و این جناب استاد مجموعه‌ی آثارش تنها چند مطلب به اندازه‌ی انگشتان یک دست باشد و همه‌ی آن مطالب نیز به نوعی مرتبط با قانع‌فرد باشد؟ احسان مرادی همان عرفان قانع‌فرد است. دو روح در یک بدن مبارک است. حساب تابناک که روشن است. می‌ماند این پرسش مهم از رادیو زمانه و تارنمای تلویزیون صدای آمریکا که مسئولین این دو تارنما فردی به نام احسان مرادی را می‌شناسند؟ اساساً مکانیسمِ درجِ مطلب و کنترل هویت ارسال‌کننده در این دو رسانه چیست؟ حدس و گمان من بر آن است که خود قانع‌فرد با لابی کردن مطالب را به این دو رسانه انداخته است. امیدوارم حدس من خطا

باشد. جالب آن‌که مورخ جوان (دست‌کم دو اسم‌ه تا این لحظه) در گفت‌وگوی تلویزیونی‌اش آن‌جا که نه از منظر نقد که از نگاه امنیت ایران می‌خواهد سبزه‌ها را بزند در ارتباط با سایت "جرس" می‌گوید: سایتی که معلوم نیست نصف بیشتر مطالبش با اسم مستعار هست و هزینه‌اش هم در انگلستان ساخته و پرداخته می‌شود" (۳۶)

قانعی‌فرد هر جا به مخالفان جمهوری اسلامی می‌رسد همین شیوه پیشه می‌کند. مثلاً در جریان قتل و ترور بختیار، در زدن بختیار سنگ تمام می‌گذارد که پول از عراق گرفته و وابسته بوده و چه و چه. به انیس نقاش که می‌رسد مهربانی پیشه کرده و می‌گوید "حالا یک دیوانه‌ای به نام انیس نقاش که تبعه لبنان است و یک کاری کرده بحث دیگری است." (رادیو صدای ایران مصاحبه با حسین مهری) یکی دیگر از افاضات مورخ جوان در سریال گفت‌وگوهایش با تلویزیون اندیشه جایی است که در دفاع از ثابتی در سرکوب کمونیست‌ها سنگ تمام می‌گذارد. قانعی‌فرد می‌گوید: ایشان (ثابتی) به عنوان یک انسان امنیتی آگاه نمی‌توانستند حکومت را به کمونیست‌ها بدهند که حمام خون در ایران راه بیاندازند و ایشان گفتند که ما ایرانی‌ها یک شانس بزرگ آوردیم و آن این است که ایران هرگز به دامن کمونیست قرار نگرفت و نمی‌گیرد. بعد مورخ جوان! ادامه می‌دهد: بعد هم روحانیت و توسعه تفکر اسلامی در ایران دیوار حائل‌ی علیه کمونیست‌ها شد و مردم ایران را نجات داد. چریک‌ها مبارزه نکردند کار تروریستی کردند و کسی که کار تروریستی می‌کند که نباید بهش آبنبات داد. قانعی‌فرد، هم‌چنین در اثبات دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی کمونیست‌ها و تروریست دانستن آن‌ها دلایلی بیان می‌کند که سخت شنیدنی است. مورخ جوان در رد شایعه‌ی شکنجه و اغراق‌گویی چپ‌ها می‌گوید: در کتاب داد بیداد خانم ویدا حاجبی آورده شده است که هیچ‌یک از زن‌های زندانی بین سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۵ به دلیل کار سیاسی شکنجه نشده‌اند. دروغ چرا ما هم داد بیداد ویدا حاجبی را خوانده‌ایم و نه تنها چنین موضوعی در آن نیافته که عکس این ادعا در کتاب آورده شده. عدو شود سبب خیر. به بهانه‌ی احوال‌پرسی و طرح سؤال تلفن را برداشته و زنگی به ویدا می‌زنم. ویدا در پاسخ من و رد ادعای مورخ جوان! با تعجب گفت: چنین چیزی ابداً در کتاب آورده نشده است. من با بقیه اظهارات این آدم کاری ندارم اما در مورد خودم شهادت می‌دهم که خود من به دستور مستقیم ثابتی در همان دوران مورد شکنجه واقع شدم. (از گفتگوی تلفنی من با ویدا حاجبی) مورخ جوان هم‌چنین در گفتگو با حسین مهری و اثبات تروریست بودن چپ‌ها می‌گوید: چریک‌ها به جهت مقررات خانه‌های تیمی‌شان و ارتباط عاطفی پنجه‌شاهی با خانمی به نام ثابت در دادگاه

انقلابی و یا دادگاه صحرایی و هرچی. پنجه‌شاهی را به قتل می‌رسانند در مورد این خانم هم یعنی خانم ثابت، دو روایت وجود دارد که یا همان زمان توسط چریک‌ها کشته می‌شود و روایت دیگر آن‌که ایشان پناهنده در آلمان هستند و البته من هرچه تلاش کردم نتوانستم ایشان را پیدا کنم. دروغ که حناق نیست راه گلوی شیادی به نام "جاش" عرفان را بگیرد. انسان لازم نیست مورخ باشد آن‌هم از نوع محققش. کافی است نام ادنا ثابت را به موتور یا بنده گوگل سپرد تا بر ما دانسته شود که ادنا ثابت به دلیل عضویت در سازمان "پیکار" در زمستان سال ۱۳۶۰ توسط هم‌کاران فعلی مورخ جوان توسط لاجوردی در اوین تیرباران شده است. ادنا ثابت خواهری داشته که در آلمان ساکن بوده است منتهی این اطلاعات در رده‌ی دروسی نیست که قانعی‌فرد در کلاس‌های فشرده روح‌الله حسینیان و حسین شریعتمداری گذرانده.

مورد دیگر نقل قولی است که قانعی‌فرد در مصاحبه با حسین مهری در رادیو صدای ایران از قول مهدی فتاپور در جهت اثبات تروریست بودن چریک‌ها نقل می‌کند. و آن اینکه مهدی فتاپور در سال ۲۰۰۷ در ایران امروز و در گفتگو با شخصی به نام سهیل (سهیلا) وحدتی به قتل نه نفر اعتراف کرده. شما وقتی به متن مصاحبه مراجعه می‌کنید هیچ ردی از ادعای مورخ جوان نمی‌یابید. نشریه آرش در پرسشی از مهدی فتاپور برای همین شماره صحت و سقم ادعای قانعی‌فرد را جویا شد. به پاسخ مهدی فتاپور در جهت روشن شدن غلطت و درجه‌ی کلاشی و شیادی مورخ جوان! توجه کنید: "متأسفانه ایشان با عنوان یک محقق تاریخی در مصاحبه‌ها ظاهر شده و اظهاراتی مشابه آنچه که در نشریه کیهان شریعتمداری مشاهده می‌شود ابراز می‌کنند. ادعاهای ایشان در حدی بی‌اساس و کذب است که نیاز به تکذیب آن وجود ندارد و تاسف من از مطبوعات و مدیاهایی است که چنین ادعاهایی را منعکس می‌کنند. ایشان از قول من علاوه بر نکاتی که گفته‌اید در تلویزیون اندیشه گفتند که ما برای تصفیه فردی تصمیم گرفته‌ایم در حالی که من تا نیمه سال ۵۶ زندان بودم و نمی‌توانستم در هیچ تصمیم‌گیری شرکت داشته باشم. هم‌چنین گفته‌اند جمعاً دوازده نفر در سازمان چریک‌ها قبل از انقلاب تصفیه شده‌اند. این رقم دوازده نفر را معلوم نیست ایشان از کجا اختراع کرده‌اند. نه من جایی چنین مطلبی ابراز کرده‌ام و نه فرد دیگری چنین چیزی مطرح کرده. صحبت‌هایی که ایشان از قول من مطرح کرده‌اند مثل ده‌ها ادعای دیگرشان از پایه و اساس ساختگی است" (۳۷)

سخن پایانی: تاریخ ایران از هخامنشیان تا نادرشاه و از نادرشاه تا خمینی و سیدعلی خامنه‌ای مورخی جوان! این چنین شیاد و کلاش و

پدیده‌ای کمیاب به نام عرفان قانعی‌فرد کمتر به خود دیده.
و ... جمهوری اسلامی، معجون و ماهر حکومتی است. هم در غسل جنابت
دادن. هم در ساختنِ حُرَبِنِ ریاحی.

۱- نگاه کنید به سعید جاریان روند شکل‌گیری وزارت اطلاعات. تارنمای آفتاب ششم اسفند ۱۳۸۶

۲- نگاه کنید به تارنمای رسمی مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۳- در ساختار تشکیلاتی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی (واجب) آمده است که "واجب" دارای پانزده معاونت می‌باشد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها معاونت آرشو و اسناد است.

۴- نگاه کنید به تارنمای رسمی موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

۵- نگاه کنید به تارنمای مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت

۶- افزون بر این فصل‌نامه‌ای به زبان انگلیسی از جمله نشریات این نهاد می‌باشد. نگاه کنید به

National Interest

۷- نگاه کنید به تارنمای تاریخ شفاهی ایران از زیرمجموعه‌های "مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگ و ادب پایداری ایران"

نگاه کنید به گزارش گالیندوپول به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل UN Doc. E/CN.۴/۱۹۹۲/۳۴۸

۹- موزه عبرت در زمستان سال ۸۱ با حضور خاتمی افتتاح شد. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به ایرج مصداقی، "سازمان ملل و نقض حقوق بشر در ایران" و نیز "نه زیستن نه مرگ" جلد چهارم

۱۰- نگاه کنید به "مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام" ص ۱۱ چاپ دوم پایتزر ۱۳۸۵

۱۱- نگاه کنید به پرویز ثابتی. "در دامگه حادثه" صفحه ۵۱۵ شرکت کتاب

۱۲- لقب "ستاره ابروکمانی" را بر خلاف برخی روایات ناراست، اولی‌بار مهدی خانی‌بای‌تهرانی تن‌خورِ پرویز ثابتی کرد. نگاه کنید به "نبرد" نشریه دفتر اطلاعاتی جنبش آزادی‌بخش ملی ایران. شماره اول اردیبهشت ۱۳۵۰

۱۳- قانعی‌فرد کُرد است. و بیشترین چوب حراج به جریان‌اتِ سیاسی کُرد به ویژه "حدکا" زده است و متأسفانه تا این لحظه پاسخی درخور از جانب این قدیمی‌ترین حزب کُردی دریافت نکرده است به این جهت صفت "کاک" را به طنز به کار گرفتم "دستو خوش بیت کاک عرفان" کُردها به کسی که به دشمن یاری می‌رساند "جاش" گویند

۱۴- نگاه کنید به گزارش مسعود بُرَبُر؟ "پایگاه خبری رسانه قانون" و نیز روزنامه شرق سه‌شنبه دوم خرداد ۹۱

۱۵- نگاه کنید به تلویزیون اندیشه برنامه همصدایی

۱۶- نگاه کنید به روزنامه همشهری ۵ دسامبر ۲۰۰۸

۱۷- نگاه کنید به همشهری ده مرداد ۱۳۸۲ و نیز برای آشنایی با جعلیات قانع‌فرد و اغلاط فاحش نگاه کنید به لینک زیر

tasak.blogfa.com

۱۸- نگاه کنید به لینک زیر

www.persian-language.org

۱۹- نگاه کنید به لینک زیر

yarsan.web.surftown.se

۲۰- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به لینک زیر

kurdishperspective.com

۲۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به شبکه خبری آتی نیوز پنجم شهریور ۱۳۸۹

۲۲- نگاه کنید به لینک زیر

www.calameo.com

۲۳- نگاه کنید به مصاحبه با تلویزیون اندیشه و نیز گفتگوی عباس شکری با قانع‌فرد. نشریه شهروند

۲۴-۲۵ نگاه کنید به مصاحبه شکری، قانع‌فرد. پیش‌گفته

۲۶- نگاه کنید به برنامه افق تلویزیون صدای آمریکا هفتم فوریه ۲۰۱۲

۲۷- نگاه کنید به گفتگوی حسین مهري با قانع‌فرد رادیو صدای ایران

۲۸- نگاه کنید به گزارش مسعود یُرْبُر؟ "پایگاه خبری رسانه قانون"

۲۹- نگاه کنید به خبرگزاری مهر در لینک زیر

www.mehrnews.com

۳۰- نگاه کنید به حسین حسینی در لینک زیر

www.kurdistanet.org

۳۱- نگاه کنید به لینک زیر

kurdishperspective.com

۳۲- نگاه کنید به لینک زیر

yarsan.web.surftown.se

۳۳- نگاهی به تفکر ابراهیم احمد درباره کردستان. احسان مرادی. دوم بهمن ۱۳۸۹ تا بنای

۳۴- نگاه کنید به احسان مرادی، ستون گوی سیاست رادیو زمانه بیت و هشتم بهمن ۱۳۸۹

۳۵- نگاه کنید به احسان مرادی "مروری بر دامگه حادثه" تارنمای تلویزیون صدای آمریکا

۳۶- نگاه کنید به مصاحبه فانعی فرد با اندیشه و رادیو صدای ایران

۳۷- نگاه کنید به پرسش از مهدی فتاپور همین شماره آرش

برگرفته از □□□، شماره ۱۰۸